

رومی مسیحی شده ، مذهب الهه بزرگ را به بهانه "غیر اخلاقی" بودن آن ممنوع کرده ، معابد آنرا پسته و یا به کلیسا بدل نمودند ، مجسمه ها و همه آثار تاریخی آنرا نابود و پیروانش را از دم تیغ گذراندند (۱) .

در زمان پیدایش اسلام ، اعراب بدوی دوران گذار از سیستم مادرتباری به پدرتباری را طی مینمودند ؛ برخی از آنان در قبائل مادرتباری - مردسالاری ، و برخی دیگر ، در قبائل پدرسالاری بسر میبردند (۲) . مردان صحرانشین ، برخلاف شهرنشینان ، زنانی را که در جنگها یا غارت ها به کنیزی میگرفتند به زنان خود اضافه میکردند . عادت زنده بگور کردن دختران نوزاد نیز ، تنها در دوران قحطی و در میان عده بسیار معدودی از تیره های فقیر و / یا درگیر جنگ که تنها از عهده تأمین معاش جنگجویان اتی که مورد نیازشان بود برمیآمدند ، رواج داشت . با این وجود ، زنان بدوی پیش از اسلام نقش بسیار مهمتری در زندگی اجتماعی بازی میکردند تا زنان دوره پس از اسلام . آنان ، در عین حالیکه زندگی سخت تر و نا امن تری داشتند ، از آزادی و وسعت عمل بیشتری برخوردار بوده و بیشتر مورد احترام مردان قبائل خود بودند . در طبقه اشراف ،

"یک پدیده اقتدار زن ، که مانند مرد همه مستو- لیت ها را بعهده گرفته و در همه فعالیتها شرکت مینمود [یافت میشد] . او یک بانوی واقعی بدوی بود که اعضای جماعت را که مطیع دستورا- تش بودند ، بویژه وقتی که مادر بود ، رهبری می نمود" (۳) .

زنان اشراف ، کسانی مانند خدیجه ، همسر اول محمد ، ثروتهای هنگفت خود را بحساب منافع خویش اداره نموده و در سرمایه گذاری- ی تجارتي شرکت میکردند: زنان پیش از اسلام از حق مالکیت محروم نبودند . بعضی از آنان ، پس از ازدواج میتوانند شوهر خود را نگهداشته یا او را پس بفرستند . واقعیاتی هم هست که

1. Merlin Stone, Op. cit., P.194
2. J.Henninger, La société bédouine ancienne, Publication de l'Université de Rome, 1959.
3. Fares Bichr, La femme et la pensée arabo-islamique, Thèse présentée à l'Université de la Sorbonne, sans date, P.21

گواه احترام زیاد به زنان است: اگر زنی چادری بنا میکرد، جنگجو-  
یان در حال فرار که خود را به طنابهای آن می‌آویختند بایستی  
بخشوده میشدند؛ اگر زنی شنلش را روی یک فراری می‌انداخت،  
وی تحت الحمايه او میگردد (۱).

وجود مقارن دو رابطه نسبی مادرتباری و پدرتباری و تسلط مذهب زنانه الهه بزرگ، که بنامهای گوناگون اللات، العوزا، المَنات و غیره خوانده میشد، ضامن آزادیها و امتیازات و حقوق بسیاری برای زنان بدوی پیش از اسلام بود. در معابد اعراب بدوی، زنانی که "مادران فرخنده" و "فرزانگان" لقب داشتند بعنوان مشاور و الهام دهنده بخدمت مردم مشغول بودند. و زنانی بودند که پیش از محمد و در اوائل بعثت دعوی پیغمبری نموده و پیروانی هم داشتند. خانه کعبه، معبد الهه بزرگ بوده و توسط زنان کاهن مکه نگاهداری میشده است. در طی جشن سالیانه کعبه، که یک عید باروری و فطیر (Pâques) بود، زنان مردانی را که از نواحی مختلف عربستان به حج میامدند در این خانه مقدس برای آمیزش جنسی ائینی بخود می پذیرفتند. پیغمبر اسلام حج مکه را باقی نگاهداشته، ولی پرستش الهه بزرگ و عیاشی مذهبی سالیانه را که مانعی بزرگ در سر راه تأیید پدریت بی شبهه و استقرار پدرسالاری ایجاد میکرد از میان برداشت. در قرآن میخوانیم:

"اللّه بت پرستی را تحمل نخواهد کرد (۰۰۰) نه  
مشرکینی را که ماده ها را میپرستند".

رابرتسون اسمیت (۲)، قرون ششم و هفتم میلادی را بعنوان مرحله گذار در تاریخ خانواده عرب تعریف کرده است. در زمان پیدایش اسلام، اشکال گوناگون پیوندهای جنسی رایج، به دو گرایش کاملاً مخالف با یکدیگر تقسیم میشد: گرایش مادر-تباری که مختص ازدواجهای گوناگون صدیقه بود (صدیقه بمعنای دوست دختر)، و گرایش پدرسالاری، که تجسم مشخص آن ازدواج بعل یا ازدواج پدرسالاری خوانده میشد (بعل بمعنای سزور) (۳). اشکال متنوع ازدواج صدیقه بیشتر چندشوهری بوده و پیوندهائی

1. M. Gaudefroy-Demombynes, Mahomet, Albin Michel, Coll. L'Evolution de l'Humanité, Paris 1957, P. 746
2. W. Robertson Smith, Kinship and Marriage in Early Arabia, Beacon Press, Boston, 1903.
3. Ibid., PP. 94, 156.

بود که فرزندان حاصل از آن به مادر و قبیله او تعلق می‌گرفت. این ازدواج‌های یارگیر، از آنجا که اهمیتی برای پدریت فیزیکی قائل نمیشد، مستلزم مفاهیم عفت و عصمت زنانه، که فقط و فقط برای تضمین تصرف مردانه انحصاری بدن زنان ابداع و تحمیل شده است، نیز نبود. این ازدواج‌ها معمولاً با موافقت متقابل زن و مرد و درخانه زن، که حق بیرون کردن شوهر یا شوهران را حفظ مینمود، انجام می‌گرفت. در ازدواج بعل، فرزندان تحت قدرت شوهر، که پدر آنان و "آقا" و "مالک" مادرشان تلقی می‌گردید، قرار داشتند. زن تابع شوهرش بود و درواقع برای شوهرش بچه حمل کرده، زائیده و بزرگ می‌کرد. شوهر، که کنترل مطلق بدن زنش را در دست داشت، حق طلاق را نیز بخود منحصر کرده بود. همانطور که راپرتسون اسمیت بحق پنداشته است، بپذیرش انحصاری و تحمیل و تعمیم خانواده پدرسالاری و محکوم کردن هر نوع ازدواج مادرتباری تحت عنوان "زنا"، اسلام روند گذار از سیستم مادرتباری به پدرتباری را تسریع کرده است.

پیش از اسلام، زنان درعین حالی که بخشاً تحت استیلای مردان قرار داشتند، وقتی که واحد منشی محکم و فکر و خواسته‌های قوی و مشخصی بودند، آزادی لازم برای بکاربردن ابتکار عمل و تحقق خواسته‌های خویش را در اختیار داشتند. اسلام، انقیاد زنان را استحکام و تعمیم بخشیده و جوهر آن را تغییر داد: از سرنوشت‌های انفرادی درخشانی که شجاعت و تخیل زنان برایشان فراهم مینمود با قواعد و قوانین تخلف‌ناپذیر و محدودکننده و زن‌ستیزانه جلوگیری گردید. زن عرب، از جنگجوی شجاعی که گاه برده بود و گاه آزاد، از مادر تیار و تیره، از گاهن و پیامبر الهه بزرگ، و از شاعر و استاد کلام، به اهل قرآن که در آن الله کلام بی‌شبهه زیر را برایش داشت مبدل گردید:

"الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَإِنَّ لِمَا لِحَاتِ قَانِنَاتِ حَافِظَاتٍ (۰۰۰) وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا (۰۰۰)" (سوره نساء، آیه ۳۴):

"مردان را برزنان تسلط و حق‌نکهبانی است ب‌موجب آنکه خدا بعض کسانرا بر بعض دیگر برتر آفریده و بدلیل مخارجی که آنان صرف نگاهداری اینان میکنند (۰۰۰) زمانیکه از شما لفت و نافرمانی آنان [زنان] بی‌مناکید، نخست

ایشان را نصیحت کنید ، و اگر مطیع نشدند از خوابگاه آنان دوری گزینید ، و اگر باز مطیع نشدند آنان را بزدن تنبیه کنید ، چنانکه اطاعت کردند حق تنبیه ندارید (۰۰۰) ."

\* \* \*

برای مرور روند پیدایش پدرسالاری ، باید گفت که هنگامیکه مرد به وجود بیوندی فیزیکی مابین خود و کودکی که در بطن زنش وجود داشت پی بُرد ، و زمانی که به این نتیجه رسید که کودک ، بشرطی که زنش کاملاً تحت تسلط او بوده و هیچ مرد دیگری نتوانسته باشد ابستنسش کند ، بدون هیچ شکی مال او خواهد بود ، بنابراین فنا ناپذیری بمغزش خطور نمود . میتوانست نا-مش راء همراه با قدرت و ثروتش - اگر که داشت ، و یا به امید داشتن آن بود - ، به پسرانش منتقل نموده و حتی در ماوراء مرگ نیز خود را بدان بیا ویزد ؛ پسرانش این را بنوبه خود به پسرانشان منتقل کرده و مرگ ، واقعیتی که با آگاهی یافتن از حدائی اسپرم بصورت دشمن درآمده بود ، بدین سان باطل و خنثی میگردد . فرزندان پسر امتیاز فنا ناپذیری را برای مرد میاوردند و از این پس او نیز میتوانست ، مانند زن ، به آینده پیوند یابد . در این شرایط است که حریص شدن و جمع آوری مال و ثروت ، تکاپو برای کسب مقام و قدرت ، يك فاتح مصمم و بیرحم شدن ، مالکیت يك زمین یا يك رمه را مطالبه کردن و پهر قیمتی آنرا نگاهداشتن ، خیلی بیشتر از بهره وری آرام و صلح جویانه از لنتهای موقتی زندگی ارزش پیدا میکند : پدریت اجتماعی و نظام مردسالاری که در اواخر عصر سنگد جایگاه شکل گیری اولین نطفه های اختلاف طبقاتی بود ، در تمام طول تاریخ مکتوب و طبقاتی بمثابه عالی-ترین جایگاه باز تولید ایدئولوژی طبقات حاکم مبنی بر " ضرورت طبیعی " استیلای يك گروه بر گروه دیگر عمل کرده و میکند .

تمام انگیزه هائی که در پشت شیوه زندگی و فرهنگ و ارزشهای مردسالاری / پدرسالاری عمل میکنند در يك امر بیشتر خلاصه نمیشود : اطمینان از اینکه کودکی که در بطن زن فلان مرد است مال او بوده و او پدر بیولوژیکش است . و از آنجا که هیچ مردی نمیتواند کنترل همه مردان دیگر را در دست بگیرد ، بنابراین این پیش از هر چیز این زنش است که میتواند از نظر بدنی ، فکری و احساسی ، و اقتصادی و غیره تحت کنترل خود درآورد . کنترل فیزیکی با پیدایش حجاب ، حرمسرا ، کمر بند عفت ، تنبیه زنا با مرگ ، و غیره ، بیان میشود . کنترل مالی بدین ترتیب عمل میکند که آنجا که زن متهم به زنا سنگسار نمیشود ، در عوض از خانمطرده

شده و بدون حق تقاضای عفو به مردن از گرسنگی و یا به فحشاء محکوم میگردد. کنترل روانی و فکری، که موثرترین شیوه کنترل است، با تلقین مفاهیمی مانند عفت و عصمت و نجابت و شرم و حیا و عشق و وفاداری و فداکاری به زنان، و با وابسته و مفلوج عاطفی بار آوردن دختران، و راههای نظیر آن، صورت میگیرد. این خانواده پدرسالاریست که چارچوب اجتماعی اعمال این کنترل چند شکل و رقمی را فراهم میسازد. ممنوعیت هائی نیز که تا حدی شرایط بسط کنترل ذهنی لازم را بر مردان دیگر هم فراهم میسازد، وارد صحنه روابط تولیدمثل پدرسالاری میشود. در واقع، تنها با یک سرکوب همگانی، بویژه سرکوب زنان، است که میتوان سیستم پدرتباری را جاودانه نگه داشت.

دگردیسی های بزرگ فرهنگی مرتبط با گذار از سیستم مادرتباری به سیستم پدرسالاری در افسانه عبری آفرینش بازتاب شده است. در "سفر تکوین" تورات، دو روایت آفرینش بشر که از الهامات و اشکال ادبی متفاوتی سرچشمه میگیرد موجود است. یکی روایتی است که پیدایش زن و مرد را همزمان باهم دانسته، و دیگری روایتی است که همه چیز را در اطراف سرنوشت مرد تنظیم کرده، و آفرینش وی را پیش از زن قرار میدهد. متن اول آفرینش با حدیث عبری "لیلیت" (Lilith)، زن اول حضرت آدم، که در یکی از کتب تفسیر عرفانی تورات بنام "الفبای پن سپره" آمده، مطابقت دارد. بنابراین نقل تلمودی، دو بشر اول، آدم و لیلیت، مساوی هم بوده و درحالیکه از پشت بیکدیگر پیوسته اند آفریده شده اند.

بزودی، ستیزه ای میان آنان بر سر طریق عشق بازی-یعنی بطور دقیق تر بر سر اینکه کدامیک بر روی دیگری قرارگیرد- در گرفت، ستیزه ای که باز نمای سمبولیک ستیزه بر سر برتری اجتماعی بود (۱). لیلیت بدلیل تساوی آفرینش با آدم حاضر به

۱. برُونیسلو مالینوسکی، قوم شناس انگلیسی، گزارش میدهد که وقتی تروبریانندیهای مادرتباری زوی شنیدند که در میان سفیدپوستان اروپائی در موقع جماع معمولاً مرد خود را روی زن قرار میدهد، اظهار تعجب نموده و نادانی سفیدپوستان را پستیزا و ریشخند کشیدند. در واقع، موضع متداول در میان ملل "متمدن" پدرسالاری که غالباً طبیعی نیز تلقی میگردد، از آنجا که همزن مکان جنبیدن و فعال بودن را نمیدهد، نامناسبترین موضع برای طرفین، بویژه برای زن، میباشد: در جامعه پدرسالاری، اثبات و نمایش قدرت و برتری مردانه بمراتب بیش از پژوهش لذات جنسی و بحث کاملر ساندن آن، که تنها هدف یک رابطه جنسی سالم است، اهمیت می یابد.

قبول اینکه وی رئیس خانواده باشد نبود؛ ولی آدم با آشتی ناپذیری تمام اصرار داشت که باید تنها ارباب زوج بحساب آید؛ و مرافعه بدین سان شدت یافت. از آنجا که از پافشاری آدم کاسته نمیشد، لیلیت از بیهوه - خدا تقاضای یک جفت بال - سمبل قدرت - کرده و از باغ عدن بیرون پرواز نمود. آدم، که عمیقاً ماتم زده شده بود، از بیهوه استدعا نمود که لیلیت را بوی بازگرداند. بیهوه سه تن از فرشتگان را مأمور یافتن لیلیت کرده و او را تهدید نمود که اگر بنزد شوهرش باز نگردد کاری خواهد کرد که وی کودکان بیشماری زائیده و هر روز صدها تن از پسرانش بمیرند. ولی لیلیت استقلال طلب و ازادمنش (این بازنگار اعتقادات و ارزشهای زن محوری - مادرتباری)، از بازگشت بنزد شوهر تسلط-جویش امتناع ورزیده، و در پاسخ به تهدیدهای بیهوه خود را برای خودکشی به دریای سرخ انداخت. برای کاستن از شدت فتوای بیهوه، آن فرشتگان به او قدرت مرگ و زندگی بر همه نوزادان و قدرت نامحدود بر همه کودکانی که در بیرون از پیوندهای زناشویی متولد میشوند را اعطاء نمودند (حتی امروزه، زنان یهودی "مؤمن" از ترس از دست دادن نوزادشان، اورادی برای دور کردن روح لیلیت از بالای سر وی میخوانند). بالاخره، لیلیت عاشق ساما-ئیل، ارباب فرشتگان مغضوب، که طرفدار ائین مساوات بوده و فرهنگ پدرسالاری تازه را طرد مینمود، گشته و بدستور بیهوه همراه وی به جهنم فرستاده شد. بنابراین یکی از کتیبه های سنگی سومری، لیلیت الهه ایست که در معبد اینانا (Inanna)، الهه بزرگ، خدمت میکرده و مأمور جلب مردان به معبد بوده است. با ظهور پرستش بیرحمانه بیهوه، این زن مقدس به موجودی آهر-یمنی و به سمبل زن "بد" بدل میگردد. در گیل، بهمه اخطار شده که باید از این فرشته خبیث که باعث بدنی آمدن کودکان بی پدر و "نامشروع" میشود احتراز جویند.

افسانه دوم آفرینش از حوا، زن دوم آدم، زن جامعه پدر-سالاری، زن "اغواگر"ی که تمامی بشریت را به هلاکت کشانید سخن میگوید. مزلین استون (۱) تحلیل بسیار جالبی از افسانه زن-ستیزانه آدم و حوا بما میدهد. بنا بر عقیده وی، در دوران ظهور پیامبران بنی اسرائیل، مارها، درختان مقدس و زنانی که از مارها مشورت می جستند، تحلیلات سمبولیک الهه بزرگ بشمار میرفتند. حوا، سمبول زنانی شده بود که الهه بزرگ (یعنی همان مارمونت) را میپرستیده، از اندرزه های وی پیروی میکرده و در نتیجه طرفدار سنت مادرتباری بودند. در افسانه باغ عدن، پیامبران مزبور کارکرد تمثیلی این تصاویر را حفظ نموده، ولی از آن برای اینکه

1. Merlin Stone, Op. cit., PP.315-320

زنانی مانند حوا را مسئول سقوط مردان و رانده شدن بشریت از بهشت جلوه دهند ، استفاده کرده اند .

در فرهنگ باستانی اغلب نواحی جهان ، بویژه در خاور میا- نه و یونان و جزیره کرت ، يك مار مؤنث آفریننده همه هستی تلقی میشد . این مار مقدس ، تجسد الهه بزرگد و در عین حال یاوری بود . مار ، سمبول باروری و رشد و نمو ، ولی بیشتر سمبول دانائی و پیامبری بوده و در الهامات ربانی نقش عمده ای داشت .

درخت معرفت نیک وید که در آن میوه ممنوع مبروید نیز پیوند مهمی میان داستان آدم و حوا و مذهب الهه بزرگد بر- قرار میکند . گچ بریهای دیوار معابد کنوسوس (Knossos) (در کرت) و آهرام مصر باستان ، درخت انجیری را در کنار محراب نشان میدهد . با تناول میوه این درخت ، که "گوشت و شیرۀ الهه" خوانده میشد ، پرستندگان الهه بزرگد ، همانند مسیحیان که در مراسم عشاء ربانی با مصرف نان و شراب با گوشت و خون و ذات مسیح در میا میزند ، با وی پیوندی ربانی می بستند . الهه بزرگد از معرفت نیک و بد برخوردار بوده و راز جنسیت و بازتولید زندگی را در اختیار داشت ؛ در نتیجه ، تناول میوه های درخت مقدس او چنین معارفی را القاء مینمود : باممنوع کردن میوه درخت معرفت ، بیهوه - خدا در واقع تعلق به مذهب الهه بزرگد و ارزشهای مادرتباری آنرا ممنوع میکرد .

لایبان و پیامبران عبری که در پی استقرار و توجیه پدر- تباری بودند ، نکات زیرین داستان آدم و حوا را برای محو و نابود- دی مذهب الهه بزرگد که تکیه گاه سیستم مادرتباری بود ابداع نمودند .

۰۱ مذهب الهه بزرگد چنین میا موخت که يك الوهیت مؤ- نث عالم را خلق کرده ( زائیده ) ، در حالیکه پرستندگان مذهب جدید ، بیهوه ، این الوهیت مذکر را بعنوان آفریننده هستی برگزیده بودند . این ، بازخواست اساسی نسب پدری است : آفریدگار يك مرد است .

۰۲ بنا بر مذهب الهه بزرگد ، زن و مرد در يك زمان از خاک رس ساخته شده اند ، در حالیکه در مذهب مردانه بیهوه ، تائید اینکه مرد در حله اول آفریده شده برای بازخواست و توجیه نسب از راه مردان ضروری است .

۰۳ در مذهب بیهوه ، مرد از روی سیمای خدای مذکرش

آفریده شده، در حالیکه زن نه تنها رونوشت سیمای مرد است، بلکه از او، و از يك بخش كوچك و بی اهمیت وی، در آورده شده است: این سومین اقدام به بازخواست تبار پدریست. واقعیت بیولوژیک و مادی بچه زائیدن توسط زن، مانع آن نمیشد که کاهنان و پیامبران قوم یهود ادعای غیر منطقی خود را مبنی بر اینکه این مرد نیست که از زن بیرون میآید، بلکه این زنست که از بدن مرد، از دندهٔ چپ وی، زائیده میشود، بسط و ترویج دهند. اسطوره تولد آتنا (Athéna)، الههٔ یونانی، از سر پدرش زئوس (Zéus)، خدای خدایان، هدف مشابهی را دنبال میکند: برای طبیعی و بحق جلوه دادن سیستم پدرتباری، بایستی بطریقی این واقعیت را که این زنانند که مردان را بدنیا میآورند فراموش، تکذیب و یا وارونه نمود. حوا - الهه، مادر همه زندگان (حوا، در زبان عبری بمعنای "مادر همهٔ خویشاوندان" است)، که در اصل نه تنها بیوه - خدا، بلکه آدم را نیز آفریده و او را بعنوان پسر / شوهر خویش بر تخت الهی نشانده بود، اینک نه تنها هر نوع قدرت آفرینش را از دست داده (زیرا که از این پس، آدمیان از "پشت" آدم اند و نه از بطن حوا)، بلکه بنعمت قدرت آفرینش يك خدای مذکر و دندهٔ چپ يك مرد است که توانسته است به زندگی رو بگشاید.

۴. در تدارك افسانهٔ آدم و حوا، لایبان و پیامبران عبری در تصریح باینکه هر دو یابان اینان تصمیم به خوردن میوه ممنوع نگرفتند دقت ورزیده و خیلی بروشنی فهماندند که اول، این حوا، زن، بود که میوه ممنوع را با پیروی از اندرز مار تناول نمود.

انتخاب مار مطلقاً اتفاق نیوده است. از آنجا که در مذهب الهه بزرگ، مار مشاور مانوس زنان و سمبل و حتی وسیلهٔ ابلاغ پندها - شی بود که الهه بزرگ به کاهنان و پیامبران مذکر و مؤنثش میداد (۱)،

۱. مثالهای متعددی از زنان مردان پیامبری که موهبت پیامبری را از مار دریافت نمودند موجود است. یکی از آنان کساندر است، زنی که پس از آنکه مارهای مقدس معبد دلفی گوشتها را میسوزاند، زنی که پس از آنکه ستراتگزارش میدهد که بسیاری از اعراب پس از خوردن قلب یا جگر مار و حیهای لاهری تعبیر و تفسیر میکردند. بعلاوه، در زبان عبری و عبری، لغت جادو از لغت مار مشتق میشود. در بریتانی، چنین تصور میشد که شو- شباهای حاوی مار قدرتهای فوق طبیعی میبخشند. در نزد سیوگسهای آمریکا شمالی، لغت "واکان" (wakan) هم معنای مار است و هم معنای جادوگر. در میان سرخپوستان جنوب غربی آمریکا، یک جوان شجاع در مرا- سیمپاگشائی ش میبایست رقصیده و بگذار دکه مار چندین بار با و حملهور شود. اگر بقاء یابد، میگویند که داناتی عظیمی کسب کرده، به اسرار کیهان دست یافته و معنا و مفهوم همه چیز را در خواهد یافت.



برای بیهوشی پرستان مهم بود نشان دهند که مار منشأ بدی و رسوا-  
ئی و بازنمای تهدید و خطر است. لاویان عبری، با اظهار باینکه  
ماران و زنان باعث سقوط همه بشریت شده اند، احترامی را که  
اینان بعنوان مشاورین خردمند و مفسرین مشیت الهی داشتند،  
بمنظور ایجاد نفرت و سوءظن لازم برای تحت انقیاد مطلق درآور-  
دند، خنثی میکردند.

۵. بنا بر افسانه آفرینش، زن نه تنها پیش از مرد میوه  
ممنوع را خورده و از جنسیت خود آگاهی یافته است، بلکه مرد  
را نیز به شرکت در تناول میوه، یعنی شرکت در لذت جنسی،  
تحریص و ترغیب نموده است. حوا، زن "اگواگر"ی که نهی خدا  
را خوار شمرد، سیمائی بود که پیامبران بیهوشی را منصرف نمودند.  
دن مردان یهودی از امیزش با زنان مقدس معابد برگزیده بودند،  
زیرا که تسلیم شدن به "فریب" این زنان، بمعنای باز شناختن  
الهی بزرگ، میوه اش و جنسیتش، و بویژه بمعنای باز شناختن  
تعلق مادر تباری فرزندان بود که از چنین مادرانی زائیده میشدند.  
این افسانه، در عین حال بمنظور انصراف زنان یهودی از رعایت  
مراسم جنسی مذهبی باستانی، که با وجود تهدیدات و تنبیهات  
پرستندگان بیهوش هنوز هم بدان عمل میشد، نیز ابداع گردیده بود.

۶. کافی نبود که زن بار ابدی سرزنش بخاطر تناول میوه  
ممنوع و اغوای آدم را بدوش کشد؛ لازم بود که دردهای زایمان  
نیز دلیل و پرهان اینک عمل وی خطا بوده معرفی گردد. بیهوشی،  
الوهیت مذکر، به حوا میگوید:

"من به رنجهای تو درد زایمان را خواهم افزود.  
تو با درد خواهی زائیدی."

بدین ترتیب، از این پس، اهل تورات انقباضات طبیعی مرتبط  
با زایمان را نه تنها دلیل قدرت مطلق الوهیت مذکرشان، بلکه  
بعنوان تنبیه ابدی زنان بخاطر آنکه به مردان چنین عادات زشتی،  
یعنی میل جنسی، را آموخته بودند تلقی کرده و همه زنانی را  
که میزائیدند مجبور به همسانی خود با حوا و احساس گناه و  
شرمساری مینمودند. و بیهوشی ادامه میدهد:

"تو با درد خواهی زائیدی. ولی به شوهرت رغبت  
خواهی داشت."

به شوهر خود راغب بودن، مطمئناً فصیح ترین جنبه این افسانه

است ، زیرا که خاطر نشان میکند که بیهوه - خدا بر نَسَبِ پدری ، که تنها با قناعتِ زن به شوهر خود میتواند تضمین گردد، صحه گذارده است . نگاه بیهوه حُکْمش را با این عبارات خاتمه میدهد :

"تو به شوهرت رغبت خواهی داشت و او بر تو حکمفرما خواهد بود ."

از این پس ، شوهر از طرفِ خدای متعال اجازه داشت که زنش را تحت استیلاي خود قرار دهد ، و زن بایستی که تا ابد بخاطر نا-فرمانی از بیهوه - خدای مذکر و گوش فرادادن به مار - افریدگار مَوْنِثِ تقاص پس بدهد ؛ از آنجا که فقدان بصیرتِ خود را در باغِ عدن نشان داده بود ، تنها کاری که میتوانست بکند این بود که خود را تحت انقیاد مرد قرار داده و تسلیم قوانین و قضاوت های وی شود .

بالاخره ، آدم و حوا از بهشت خدا رانده شده و مجبور به کار کردن برای زیستن گشتند ؛ و بدنبال آن ، باعث شدند که بشریت در سختی و تنگدستی بسر بُرد . در طول سه هزار سال تاریخ پدرسالاری ، افسانهٔ آدم و حوا افکار و احساسات میلیونها میلیونی و فرد بشر را نسبت به خصائص زن و مرد و روابط خانوادگی و اجتماعی آنان شکل داده است . همدان کردن زنان با حوا کنترل ذهنی آنان را تضمین نموده ، و هر نوع گرایش به شورش را ، بنام شباهت با نافرمانی آغازین ، محکوم و سرکوب کرده و میکند .

\* \* \*

طبقه بندی روند تولیدمثلی - تولیدخانگی ، آنگاه که در خانوادهٔ پدرسالاری جریان دارد ، بترتیب زیر نمودار میگردد :

۱ . لحظهٔ خونریزی ماهانه ( که در همهٔ مذاهبِ پدرسالاری نجس تلقی شده ، مردان از آن بعنوان بهانهٔ خوبی برای محدود کردن فعالیتها و حقوق اجتماعی زنان استفاده نموده و آنرا دلیلِ جفا-رَتِ اینان نمایانده ، و زنان آنرا نه بعنوان نشانهٔ قدرتِ زندگی بخشیدن ، بلکه بمتابۀ پدیدهٔ ای عبث و ناگوار و نامساعد تجربه میکنند : مگر نه آنست که مردان میتوانند بدون "تحمل" آن ، صاحب اولاد شوند ؟ ) .

۲ . لحظهٔ جماع ( که در مذاهبِ پدرسالاری بیهود و مسیح یادآور گناه آدم و حوا بوده و بایستی تنها برای تولیدمثل صورت گیرد ، و در دین پدرسالاری اسلام با وجود حلال بودنش ، نجس کننده بوده

و مستلزم غسل است؛ با این وجود، عرفاً بعنوان امتیازی برای مردان تلقی شده (از آنجا که امکان شرکت فعال زن را در آن از نظر ذهنی و جسمی نفی کرده اند) و فرصت "مناسبی" برای اظهار قدرت و برتری آنان بر زنان بشمار می‌رود (بویژه در جریان تجاوز شب اول عروسی و تجاوزات بعدی که با قانون الهی "تمکین" توجیه می‌شود).

۰۳ لحظه جدائی اسپرم (که با غصب بدن زن انکار می‌شود).

۰۴ لحظه حامله شدن (که دلیل قدرت تولیدمثلی انحصاری مرد تلقی گشته و با ممنوعیت جلوگیری از آن، در ادیان پدرسالاری، بصورت امری تحمیلی و اجباری برای زن درمی‌آید).

۰۵ لحظه کار حمل جنین (که بعنوان پدیده ای فلج کننده و دست و پاگیر تلقی شده و با ممنوعیت سقط جنین بصورت کاری اجباری و تحت کنترل مرد درمی‌آید).

۰۶ لحظه کار زایمان (که مورد کم انگاری و تحقیر مردان قرار گرفته، بعنوان پدیده ای ناگوار و نامساعد و دست و پاگیر و نشانه ضعف و حقارت زنان تلقی گشته، و توجیه کنندگی بیضات متعددیست که در مورد آنان روا می‌شود).

۰۷ لحظه تولد (که نه بعنوان حاصل کار زن، بلکه بعنوان حاصل کار خدا تلقی می‌گردد. از این پس، این خداست که زندگی می‌دهد و نه زن. زن، برخلاف اعمار پیشین، موجودیست فاقد رحم که موهبت زندگی بخشیدن از او سلب گردیده؛ مثلاً میگویند خدا به فلان خانواده فرزندی عطا کرده است. بعلاوه، چه زائیدن و چه زائیده شدن آنقدر پست و خوار گردیده که اگر از قلمروی الهی طرد نشود، بزرگی و ایهت خدای یگانه را مطمئناً بخطر خواهد انداخت؛ باین دلیل است که خدای مسلمانان خدائی است که "زائیده و زائیده نشده است" (لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ) (قرآن، سوره توحید، آیه ۳).

۰۸ لحظه غصب و ولایت غاصبانه فرزند توسط پدر (که بعنوان يك "حق طبیعی"، از جانب مذاهب پدرسالاری و قوانین عرفی و مدنی پشتیبانی می‌شود).

۰۹ لحظه پرورش فرزند توسط مادر (که در چارچوب شیوه تولید خانگی پدرسالاری، یعنی با کار خانگی برده وار و خصوصی مادر

بحساب پدر (ولی فرزند) ، انجام میگیرد .



للیلیت ، زن اوّل حضرت آدم ، و سمیل زن آزاده .  
سومر ، ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد .



" طرح تولد "، اثر جودی شیکاگو ، ۱۹۸۳

## نتیجه

در این دفتر سعی بر تدارك و ساخت عناصر يك الكوی اجتماعی - تاریخی رشد و توسعه زندگی اجتماعی شده که بر روی دو پایه ، بر دو زیربنای تولیدی و تولیدمثلی ، قرار داشته باشد . معهدا، از آنجا که از یکسو مکتب مارکسیسم سنتی مشروحاً به بسط تئوری روابط تولید اجتماعی و طبقاتی، یعنی يك جنبه الكوی مزبور ، پرداخته ، و از سوی دیگر منشاء ستمکشی ویژه زنان در بیرون از این روابط یافت میشود ، در نتیجه منحصرأ بر بسط تئوری روابط تولیدمثلی - تولیدخانگی و مردسالاری / پدر - سالاری ، یعنی جنبه دیگر این الكو ، تکیه گذارده شده است .

الكوی مارکسیست - فمینیستی رشد زندگی اجتماعی مستلزم آنست که روابط زن و مرد طبیعی و تصادفی نبوده، بلکه تاریخی و واسطه ای است . دلیل این امر آنست که روند تولید مثلی يك منطق ضرورت ، از نظر شکلی متشابه و از نظر محتوا - شی متفاوت با منطق ضرورت روند تولیدی ، ایجاد میکند . در ذهن مارکس و انگلس ، متابولیسم بشر با طبیعت، در شکل مجردش ضرورتاً تنها بازتولید شخص خود است ، در حالیکه ، واقعیت آنست که این متابولیسم بازتولید نوع، تولید فرزندان و آگاهی ژنتیکی نیز هست . بنا بر این ، الكوی تاریخی ای که در اینجا پیشنهاد شده بطور مادی در دو قطب ضرورت ، در تولید و در تولیدمثل ، ریشه دارد . تولید بر ضرورت فردی ، بر بازتولید روزانه شخص ، که بطور تاریخی اجتماعی میشود ، متکی است . تولیدمثل بر ضرورت فردی ، بر جنسیت ، بر جنسیتی که نیازها - بیش تنها میتواند بطور اجتماعی ارضاء شده و محصولش بشر دیگر ی است که نیازهایی دارد که باید بدان پاسخ گفت ، تکیه دارد . ضرورت جنسیت / تولیدمثل کمتر یا بیشتر از ضرورت تولید / مصرف ژنتیکی نیست . خوردن و جفتگیری کردن بطور مساوی شرائط پیشین بقاء ژنتیکی بوده ، و باین جهت است که مارکس و انگلس آنها را بیکدیگر پیوند میدهند . هر دو ضروری اند، ولی هیچکدام باز نمای شرائط کافی تداوم ژنتیکی نبوده و در سیستمهای

اجتماعی استثمارگرانه، هیچکدام از ایندو تابع کنترل عقلانی نیستند.

اگر تاریخ بشر را بصورت روندی ببینیم که در آن وساطت تفاوتها و تضادهای موجود در درون و مابین روندهای تولیدی و تولیدمثلی هم فردی است و هم اجتماعی، آن را بهتر ادراک کرده ایم. چنین وساطتی يك مبارزه بوده، و دقیقاً باین علت یل‌مبارزه است که غصب يك شیوه وساطتی موجود در هر دو روند میباشد. معهداً، از آنجا که ایندو روند محصولاتی کیفاً متفاوت تولید میکنند، شیوه‌های تصاحبی کیفاً متفاوتی را نیز دربردارند. تولید، بازتولید خود است. اشیاء، میان عمل فردی تولید و بازتولید خود که این اشیاء را بدین منظور مصرف میکند، واسطه میشوند. در این روند، غصب محصول کار توسط نیازهای بیولوژیک تولیدکننده محدود شده، و تنها مازاد کار برای تأمین ادوکه و رفاه است که میتواند تصاحب گردد. غصب کار تولیدی بخشاً صورت میگیرد. از طرف دیگر، روند تولیدمثلی نفوس تازه ای تولید میکند. غصب کار تولیدمثلی کامل است، زیرا که جدائی‌های مؤجود در روند تولیدمثلی، یعنی جدائی اسپرم مرد در حله اول و جدائی کودک در حله دوم، کامل اند. محدودیت‌های غصب تولیدمثلی از نیازهای تولیدمثل کنندگان ناشی نشده، بلکه در طبیعت محصول، که ابتداء وابسته بوده، ولی بعدها، بمتابۀ نفس، به بلوغ رسیده و بنوبۀ خود شخص خود را باز تصاحب میکند، نهفته است. در نتیجه، مبارزه لاینفک روند تولیدمثل مردسالاری/ پدرسالاری دوگانه است: مبارزه ایست میان زن و مرد، و مبارزه ایست میان پدر و مادر و فرزندان(۱).

در تئوری مارکسیستی، مناسبات میان زن و مرد و موقعیت اجتماعی زنان تنها بعنوان شاخص‌های کمی اینکۀ چقدر "ماقبل تاریخ" (تاریخ طبقاتی) به تاریخ واقعی جهان شمول (کمو-نیسم) نزدیک شده است باقی مانده و ظرفیت اینکۀ خودشان مستقلانه منشاء يك تغییر اجتماعی کیفی باشند را ندارند. مارکس و انگلس معنای تاریخی روند تولیدمثلی را ابدأ نشان نمی دهند؛ زیرا که تنها بر پویائی طبیعی تولیدمثل انگشیت نهاده و آنرا بطور یکجانبه به تاریخ اقتصادی نسبت میدهند. آنان تأکید

۱. از آنجا که موضوع این دفتر، منشاء ستمکشی زنان، یعنی تضاد-های منافع زن و مرد در چارچوب مناسبات مردسالاری/ پدرسالاری بوده، به روابط نسلی پرداخته نشده است. معهداً، این جنبیه بسیار عمده‌ای از روابط پدرسالاریست که باید، در فرصتی دیگر، مفصلاً بسط داده شود.



میکنند که طبیعت نیز تاریخی دارد؛ درحالیکه منظورشان از این حرف چندان روشن نیست، درعوض بخوبی روشن است که روند تولیدمثلی را از این زاویه برداشت نمیکنند: باین دلیل است که از دیدگاه آنان، مثلاً، "تقسیم طبیعی کار" میان زن و مرد (تقسیم کار برای تولیدمثل و بر مبنای تفاوت نیروی بدنی) (۱) تمام خلقت پویائی را که هرگز نداشته به "تقسیم اجتماعی کار" واگذار کرده و خود بصورت نوعی پس مانده طبیعی در یک "واحد اقتصادی"، یعنی خانواده، که در فاصله میان زیربنا و روبنا قرار داشته و بطور تاریخی تغییر شکل میدهد، باقی میماند.

در تئوری مارکسیستی، منشاء تقسیم کار بر حسب جنس، یک تقسیم "طبیعی" کار است. در نتیجه، در جامعه بی طبقه آتیه، این تقسیم کار باید در حقیقت از طبیعت خلاصی یابد تا بتواند جذب تولید اجتماعی سوسیالیزه گردد. ولی اشکال قضیه در آنست که این برگشتگی و تغییر سمت بصورت تئوریک باقی خواهد ماند، زیرا که نه میتوان اختلاف طبیعی کار تولیدمثلی را الغاء نمود، و نه اینکه روند تولیدمثلی میتواند از این اختلاف برگردد.

معهداً، تقسیم کار تولیدمثلی تقسیم کاری میان کارگران نبوده، بلکه تقسیم کاریست میان زنان کارگر و مردان آنها از کار. زمانیکه این تقسیم کار از نظر اجتماعی و "حقوقی" نیز باین صورت باز شناخته میشود (یعنی هنگامیکه زنان کارگر بروسوله کار، شرایط کار و محصول کارشان حقی انحصاری دارند) - همانگونه که در جامعه زن محوری عصر سنگ چنین بود -، تضاد و مبارزه ای میان زن و مرد در میان نیست. با غصب مردانه فرزند، تقسیم کار میان زنان کارگر و مردان آنها از کار سرچشمه ستیزه میان آنان میشود. جدائی میان تقسیم اجتماعی و طبیعی کار تنها با روند تاریخی خصوصی گردانیدن و به بند کشیدن انفرادی زنان وسعت می یابد، خصوصی گردانیدن و به بند کشیدن که برای هیچ شکلی از تولید اجتماعی ضروری نیست، نسبت به اختلافات طبقه ای - تی یکسان است، ولیکن برای پدیریت اجتماعی و برتری مردانه

۱. مارکس و انگلس در "ایدئولوژی آلمانی" میگویند: "تقسیم کار ۰۰۰ در آغاز چیزی نبود جز تقسیم کار در عمل جنسی و سپس تقسیم کاری که در اثر توانهای طبیعی (مانند نیروی بدنی) ۰۰۰ بخودی خود بوجود آمده بود." (Op.cit., P.45). پنداره "طبیعی بودن" تقسیم کار میان زن و مرد در کتاب "سرمایه" مارکس نیز آمده است: "در درون خانواده و پس از تکامل بیشتر، در درون قبیله، یک تقسیم طبیعی کار که بعلمت تفاوتهای سنی و جنسی بوجود آمده برقرار میگردد، تقسیمیه که نتیجتاً مبنایش صرفاً فیزیولوژیکی است." (Karl Marx, Op.cit.)

ملازم آن روالی لازم و اساسی است. در واقع، غیر ضروری بودن مرد-سالاری/ پدرسالاری برای ادامه حیات جوامع طبقاتی در این امر نهفته است که این نوع رابطه استثماری تضاد ماهوی جوامع طبقاتی-تی را تشکیل نمیدهد. بعنوان مثال، در جامعه سرمایه داری، تضاد ماهوی تضاد میان سرمایه و کاریست که بر مبنای سرمایه صورت میگیرد، تضاد میان طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر است. بعبارت دیگر، همیشه امکان این هست که يك جامعه سرمایه داری بدون وجود تبعیضات جنسی و نژادی و غیره، به حیات خود، بعنوان يك جامعه سرمایه داری، ادامه دهد. بطور کلی، روابط تولیدمثلی سلسله مراتبی (مردسالاری/ پدرسالاری) جنبه ای از روابط تولید-ی سلسله مراتبی (طبقاتی) نبوده، بلکه بطور - تنگاتنگ و جدا- ناپذیر با آن پیوندی دینامیک داشته و بموازات آن عمل مینماید. بعلاوه، این دو مقوله از روابط اجتماعی، علاوه بر مشخص و جدا- بودن از یکدیگر، رابطه سلسله مراتبی نیز دارند: روابط تولید اجتماعی (قلمروی عمومی) بر روابط تولیدمثلی- تولید خانگی (قلمروی خصوصی) برتری دارد.

بنابر پنداشت مارکس و انگلس، جدائی قلمروی خصوصی از قلمروی عمومی ریشه های اقتصادی داشته، و رشد يك اقتصاد خانگی خصوصی و مجزا از اقتصاد تولیدی اجتماعی

"با تکامل بعدی مالکیت خصوصی بازهم ضروری تر شده است" (۱).

آنان اضافه میکنند که الغاء اقتصاد خانگی خصوصی و

"استقرار يك اقتصاد خانگی اشتراکی، مفروض بر تکامل ماشینی، استفاده از نیروهای طبیعت (۰۰۰) و حل تضاد میان شهر و روستا است؛ بدون این شرائط، اقتصاد کمونیستی خودنیروی تولیدی تازه ای نخواهد بود و بیری از هر بنیان مادی تنها بريك بنیان صرفا تئوریک قرار خواهد داشت (۰۰۰) اینکه انحلال اقتصاد مجزا از اقتصاد تولیدی از انحلال خانواده جدائی ناپذیر است، امریست واضح" (۲).

1. K.Marx & F.Engels, "L'Idéologie allemande", Op. cit., P.41, note.
2. Ibid. تکیه از ماست

افسوس که این صورتبندی آخر، همانطور که تجربه کشورهای سوئیسالیستی نشان داده است، خود بريك "بنیان صرفاً تئوریک" قرار دارد. تئوری ای که در اینجا شدیداً مورد سؤال است، بروشنی همانا تئوری ظرفیت شیوه های تولید اجتماعی برای تبیین یکایک روابط اجتماعی و هر نوع تغییر اجتماعی - تاریخی این روابط است. مارکس و انگلس به روند مادی تولیدمثلی و تداوم بیولوژیک حالت انتزاعی میدهند. درحقیقت، تنها از طریق تحریف شکل واقعی تولیدمثل است که روند تولیدی توانسته است شکلی واقعی بمثابه تنها زیربنای مادی تاریخ بخود بگیرد؛ حتی کشف نوشته های مورگان پنداره يك مبارزه تاریخی برای تأیید بازشناسی شرکت مرد در روند تولیدمثلی را به مارکس و انگلس القاء نکرده، بلکه تنها زمینه ارائه نظریه کناره گیری زنان از تقسیمات اجتماعی کار را، که بدون هیچگونه مبارزه ای میان زن و مرد گسترش می یابد، فراهم آورد. حال آنکه چنین برداشتی رسالت الغاء تقسیم باصطلاح "طبیعی" کار میان زن و مرد را برایمان دست نخورده باقی میگذارد.

اگر امروزه بیان دقیقی از مارکسیسم تهیه کنیم، این مکتب، در عمل نیز، بمثابه يك تئوری از ادبیخشان زنان - پدیدار نمیکردد. در واقع، جنبش سوسیالیستی جهانی از همان آغاز همان تقسیم مردسالاری و بورژوازی نقش منکر و مؤنث، و زن و شوهر، را پذیرفته است. در نتیجه، این جنبش، ویژگی شورش زنانه را که بیک بن بست تئوریک تبدیل شده و کسی، در چارچوب تئوری مارکسیستی، قادر به دادن پاسخی رضایت بخش بدان نبوده و نیست، استتار کرده و رد نموده است. در واقع، آنچه که در برابرمان دیده میشود چیزی نیست جز تضاد میان تئوری و عمل، تقسیم زندگی اجتماعی به دو قلمروی خصوصی و عمومی و رواج قانون "دو وزن، دو معیار"، یا بعبارت دیگر، تضاد میان يك تئوری واژگون ساز بنیای کهن و بنابر این انقلابی در قلمروی عمومی و يك بینش منسوخ ارزشهای خانوادگی زن ستیزانه - نندسختگیریهای اخلاقی و مذهبی و رعایت قواعد تولیدمثل و تولید خانگی مردسالاری / پدرسالاری در قلمروی خصوصی. پرا-تیک راز و مخفی کاری، زندگی مزورانه و معیارها و ارزشهای دو-گانه و دولایه، نه تنها همواره رؤسا و اعضاء و هواداران احزاب و سازمانهای چپ کشورهای مختلف جهان را در زندگی خصوصی (عشقی و جنسی و تولیدمثلی و خانگی شان) همراهی کرده است، بلکه از همان آغاز نیز ماهیت زندگی بنیانگزاران مارکسیسم، بویژه شخص مارکس، را تشکیل میداد (رجوع کنید به ضمیمه پنجم: "جدائی زندگی خصوصی و عمومی دکتر کارل مارکس"، ص ۲۶۳).

از نظر تاریخی، مردان از آزادی، والاترین ارزش بشری، برای نهادی گردانیدن نابرابریهای که تاکنون شرائط وجود ازادی بوده اند، استفاده کرده اند. شکی نیست که نابرابری و یا آزادی منحصرأ از روابط تولیدمثلی مردسالاری/ پدرسالاری ناشی نمیشود: روابط تولیدی طبقاتی نابرابریهای بیشمار و عمیقی در درون برادریت مردان در برابر زنان پدید آورده و نابرابری اینان را نیز بدنبال خود میکشد. معهدا، هدف پیشروستانه سو-سیالیسم جهانشمول و واقعی است: باید محدودیت ها و موانع آزادیهای زن و مرد را تجزیه و تحلیل نموده و در رفع آنها بکوشیم، والا نمیتوان از سوسیالیسم چیزی جز يك جهانشمولی ناقص، که فاقد هر نوع پایه ای برای يك تئوری عملی برابری است، را انتظار داشت. قراردادن آزادی، برابری و برادریت در يك ردیف، مقوله پردازي سردرگم کننده ایست. برادریت، شرط از نظر ایدئولوژیکی فرمولبندی شده يك آزادی واقعی است، برادریت پدرانی است که مجبور به آزاد بودن از کار تولیدمثلی حمل و زایمان-اند. این تنها برای مردان عمومیت داشته، و در نتیجه، **مطلقاً منافی يك آزادی و برابری واقعا همگانی و جهانشمول است**، زیرا که این تنها موقعی میتواند موجود باشد که زنان از میان برده شوند.

همه اشخاص دراینکه، بالفعل یا بالقوه، ظرفیت تولید معیشتشان را دارند، با یکدیگر برابرند. مارکس و انگلس اینرا بخوبی بعنوان پایه برابری بشری دیده اند؛ ولی اینرا ندیده اند که چنین عمومیتی با عدم تعادل روابط تولیدمثلی در تناقض است. همه مردان در روابط تولیدمثلی برابرند، همانطوریکه در میان زنان نیز چنین است، ولی این يك "برابری" متفاوتی است. "ادم" یا "انسان" نماینده جماعتی از رقابت کنندگان همگاری-جوست که وجود اجتماعی آزادشان قلمروهای عمومی و خصوصی تولیدمثل را دربرمیگیرد. حال آنکه "دختران حوا" یا "نساء" بطور انفرادی مجبور به کار حمل و زایمان هستند. با آفریدن و نهادی گردانیدن این اختلافات جنسی، پدریت اجتماعی امکان يك برابری بشری همگانی را نفی میکند.

جدائی از ضرورت، بنام آزادی، يك جدائی ایدئولوژیک بوده، و روابط اجتماعی ایکه تعیین میکند تنها با يك مراقبت مداوم میتوانند از آن دفاع نمایند. جدائی های اجتماعی مورد بحث، که باز نمای تقسیم طبقاتی در قلمروی اقتصادی و تقسیم زندگی عمومی و خصوصی در قلمروی تولیدمثلی است، ابداعات ساختگی ایست که کاذبانه ادعای مشروعیت غصب طبیعتی را دارند

که طبقات حاکم و همه مردان، بترتیب، بعلت معافیت از کار تولیدی و تولیدمثلی، از آن بیگانه و جدا هستند: در نتیجه، روابط اجتماعی طبقاتی و روابط اجتماعی مردسالاری/ پدرسالاری، ضرورتاً روابطی مبارزه آمیز است. شکل، قدرت و نمایانی این مبارزات، بطور تاریخی، و در پاسخ به دگرگونی‌های موجود در شیوه‌های مشخص تولیدی و تولیدمثلی استثماری، تغییر میکنند.

دگردیسی‌های درون‌دو قطب‌ضرورت، تولید و تولیدمثل، همه روابط اجتماعی را تحت تاثیر قرار میدهد. مثلاً، بعید است که دامداری توانسته باشد بدون شناخت پیوند میان رابطه جنسی و زایمان توسعه یافته و یا تکنولوژی پیشگیری از حاملگی بدون صنعتی شدن جامعه و بسط سرمایه داری بمنصه ظهور برسد. همچنین، دگردیسی‌های لاینفک دیالکتیک روابط تولیدی طبقاتی، اشکال گوناگون خانواده ( جایگاه روابط اجتماعی تولیدمثلی - تولید خانگی) را می‌آفریند. این روابط، یعنی روابط خانوادگی بطور تاریخی دگرگونی یافته، ولی برتری اجتماعی مردانه دست‌نخورده و تغییر نیافته باقی میماند. دگرگونی‌های تولیدی، از لحاظ تاریخی فراوان‌تر از شیوه‌های تولیدمثلی است. این تا حدی باین دلیل است که کار تولیدی یک عمل تاریخی تعمیم داده شده (*praxis généralisée*) است: تمامی نوع بشر، یعنی مردان، زنان، و گاه حتی کودکان، درگیر کار تولیدی (اجتماعی یا خانگی) هستند. حال آنکه کار تولیدمثلی، ویژه زنان است. علاوه بر آن، در یک جامعه پدرسالاری، توسعه تکنولوژیک هیچگونه تهدیدی برای پیشگیری از حاملگی قائل نمیشود. در حقیقت، ثابت شده که با پیدایش پدرسالاری، روش‌های معلوم جلوگیری از حاملگی و مستعمل در جوامع زن محوری، عصر سنگ و جوامع مادرتباری - مردسالاری عصر مفرغ عمداً از میان برده شده‌اند.

محتویات ویژه اشکال فرهنگ مردسالاری/ پدرسالاری، در پاسخ به دگردیسی‌های روابط تولیدی و روابط تولیدمثلی بطور تاریخی تغییر نموده، ولی برتری اجتماعی مردانه علیرغم دگرگونی‌هایی که در پاسخ به دگرگونی روابط تولیدی بوجود آمده‌اند - برجا میماند، زیرا که این برتری ریشه‌های متفاوتی دارد. باین دلیل است که تلاش برای دگردیسی روابط قلمروهای عمومی و خصوصی بطور مقارن با دگردیسی روابط طبقاتی محکوم به شکست بوده است. پایه‌های مادی این دو مقوله از روابط متفاوت بوده و باهم دگرگونی نمی‌یابند.

نیروی دیوار ساختگی میان قلمروی عمومی و قلمروی